

دکتر لوید کار، غزل غزلها، سخنرانی ۱

لوید کار و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این مجموعه چهار سخنرانی توسط دکتر جی. لوید کار ارائه خواهد شد. دکتر کار دکترای خود را از دانشگاه بوستون دریافت کرده و چندین دهه در بخش مطالعات کتاب مقدس کالج گوردون تدریس و نظارت داشته است. او تفسیری کلاسیک به نام غزل سلیمان در مجموعه تفسیر عهد عتیق تیندال به ویرایش دی جی. وایزمن نوشته است.

این اولین سخنرانی از چهار سخنرانی در مورد غزل غزلها توسط دکتر جی. لوید کار خواهد بود. غزل غزلها کتاب کوچک بسیار جالبی در عهد عتیق است. این کتاب یکی از مجموعه کتابهایی است که معمولاً به عنوان ادبیات حکمت طبقه‌بندی می‌شوند.

شما از مطالعات قبلی خود می‌دانید که عهد عتیق سه بخش اساسی دارد. تورات که پایه و اساس است، شریعت، پنج کتاب اول موسی، پایه و اساسی که زمینه را برای هر چیز دیگری که در عهد عتیق می‌آید فراهم می‌کند. سپس کتاب‌های تاریخی، یوشع، داوود، پادشاهان و تواریخ، کتاب‌هایی که به زندگی مدنی و سیاسی ملت می‌پردازند، وجود دارند.

پیامبران نیز در این دسته قرار می‌گیرند. آنها بر اساس تورات بنا شده‌اند. ملت، گسترش و آشکار شدن اثرات قانون تورات است، همانطور که خدا آن را به مردم داده است.

سپس نوبت به ادبیات حکمت می‌رسد. این شامل بقیه کتاب‌ها می‌شود. کتاب‌هایی مانند مزامیر، امثال، غزل غزلها و جامعه.

این کتاب‌ها نیز بر اساس تورات هستند، اما کتاب‌های کاربردی هستند. آنها چندان به مسائل مهم الهی در مورد قانون و تعیین ساختار حکومت نمی‌پردازند. این کتاب‌ها به فعالیت‌های خداوند در زندگی ملت، ساختار سیاسی و نظامی نمی‌پردازند.

این آثار مربوط به مردم است و به فعالیت‌های بسیار عادی و روزمره جامعه بنی اسرائیل می‌پردازد. ادبیات حکمت احتمالاً نزدیک‌ترین چیزی است که عبرانیان تاکنون به آنچه ما در جهان غرب فلسفه می‌نامیم رسیده‌اند. این ادبیات به پرسش‌های بزرگ می‌پردازد.

چرا ما اینجا هستیم؟ زندگی اصلاً برای چیست؟ به کجا می‌رویم؟ چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم؟ چگونه با خدا ارتباط برقرار می‌کنیم؟ زندگی خوب چیست؟ زندگی بد چیست؟ چگونه می‌توانیم از بدی‌ها اجتناب کنیم و خوبی‌ها را حفظ کنیم؟ اینها همه مسائلی هستند که فیلسوفان یونان به آنها پرداختند. اینها مسائلی هستند که نوشته‌های حکیمان در اسرائیل باستان به آنها پرداختند. اینها مسائلی هستند که ما امروز باید در جامعه و فرهنگ خود با آنها روبرو شویم.

متون حکمت به طور خاص به این مسائل می‌پردازند. تمرکز غزل غزلها بخشی از آن مسئله بزرگ است و این چیزی است که ما قرار است در چند دقیقه آینده و شاید در چند ساعت آینده، بسته به اینکه اوضاع اینجا چگونه پیش برود، به آن پردازیم. اول از همه، خود کتابی که من اینجا استفاده می‌کنم نسخه استاندارد اصلاح‌شده است و عنوان کتاب، در این نسخه، غزل غزلها است که اثر سلیمان است.

این فقط یک روش خوب و فانتزی برای گفتن این است که این بزرگترین آهنگی است که تا به حال نوشته شده است. اصطلاح عبری، غزل غزل‌ها، حالت عالی است. این بهترین چیزی است که وجود دارد.

مثل قدس الاقداس، مقدس‌ترین مکان است. و این، طبق عنوان این کتاب، بزرگترین سرودی است که تا به حال نوشته شده و به سلیمان نسبت داده شده است. حالا یک دقیقه دیگر به سلیمان برمی‌گردیم، اما باید آن را در چارچوب خود کتاب بررسی کنیم.

همچنین با عناوین دیگری نیز شناخته می‌شود. می‌تواند فقط «سرود» باشد و اغلب با همین عنوان شناخته می‌شود. نسخه لاتین آن «کانتیکس» است که البته کلمه لاتین «سرود» است.

بنابراین، این سرود سرودهاست. و گاهی اوقات در ادبیات، می‌بینید که به سادگی با عنوان سرودها شناخته می‌شود. یا ممکن است فقط بزرگترین آهنگ باشد.

این عنوان در برخی از نسخه‌ها استفاده شده است. اما هر چه که باشد، یک آهنگ است و با موسیقی تنظیم شده است. حداقل این برخی از ایده‌هایی است که در تعدادی از موارد با موسیقی انجام شده است.

در واقع، اخیراً اجرایی توسط یک محقق تورنتوی به نام کالوین سیرولد انجام شده که این را به صورت اوراتوریو اجرا کرده است. او در واقع برای کل این کتاب موسیقی نوشته و آن را به روی صحنه برده است. دو یا سه بار به صورت اوراتوریو اجرا شده است. گروه کر و تک‌خوان‌ها کلمات این آهنگ خاص را می‌خوانند.

حالا غزل غزل‌ها که مال سلیمان است. و این بلافاصله سوالی را برای ما مطرح می‌کند. یکی اینکه، آیا سلیمان نویسنده این کتاب است، که یکی از احتمالات خوب است، یا اگر نیست، آیا ما می‌دانیم نویسنده کیست؟ یا در رابطه با آن، آیا ما دقیقاً می‌دانیم این کتاب چه زمانی نوشته شده است؟ حالا اگر سلیمان باشد، این موضوع را برای ما کاملاً روشن می‌کند.

سلیمان پس از مرگ پدرش داوود، پادشاه اسرائیل بود و در سال ۹۸۱ پیش از میلاد به سلطنت رسید و تا دهه ۹۳۰ میلادی سلطنت کرد. و اگر این کتاب او باشد و در واقع توسط او نوشته شده باشد، پس در جایی در آن دوره، در اواسط دهه ۹۰۰ قرن اول پیش از میلاد، نوشته شده است. حال سوالی وجود دارد بسیاری از محققان این ایده را رد می‌کنند، تا حدودی به دلیل برخی واژگان، تا حدودی به دلیل برخی از الهیات موجود در کتاب و موارد دیگر.

و بنابراین، تاریخ‌هایی برای این کتاب از زمان سلیمان، دهه ۹۰۰ میلادی، تا قرن اول یا دوم پیش از میلاد، خواهید یافت. باید کمی مراقب باشید که خیلی پایین‌تر نروید زیرا قطعاتی از این کتاب در کاوش‌های قبران قوم طومارهای دریای مرده، یافت شده است و آن قطعات به قرن دوم پیش از میلاد برمی‌گردند، بنابراین نمی‌توانید خیلی دیرتر از آن را به عنوان اولین، یا بهتر است بگوییم آخرین تاریخ، برای نگارش این کتاب‌ها بیابید. به نظر می‌رسد اکثر محققان آن را در دوره پس از تبعید، زمانی پس از تبعید، شاید در دهه ۴۰۰ یا حتی تا دهه ۳۰۰ میلادی می‌دانند.

و هیچ توافق واقعی بین جامعه علمی در مورد بهترین تاریخ برای اینها وجود ندارد. بخشی از آن به برخی از سوالات مربوط به وحدت کتاب برمی‌گردد و کمی بعدتر به طور کامل‌تر به آن خواهیم پرداخت. خود کتاب یا مجموعه‌ای از اشعار کوتاه‌تر است که به نوعی در این تصویر کلی سازماندهی و ساختار یافته‌اند، یا همانطور که تعدادی از محققان گفته‌اند، این یک اثر واحد است که توسط یک نفر نوشته شده و بنابراین مربوط به یک زمان خاص است.

البته ایده‌های زیادی وجود دارد، و ایده شعری مانند این نه تنها به روزگار سلیمان، بلکه به مدت‌ها قبل از آن برمی‌گردد، بنابراین ممکن است ریشه‌هایی به پیش از سلیمان داشته باشد، و ممکن است ویرایش یا کارهایی روی متن انجام شده باشد، همانطور که به اواسط دوره پادشاهی یا دوره پس از تبعید می‌رسیم. نظر شخصی من این است که احتمالاً در دوره سلیمان نوشته شده است، اگرچه ممکن است در حدود ۱۰۰ سال بعد ویرایش شده باشد، و بنابراین جایی بین قرن هفتم و قرن دهم قبل از میلاد، تاریخ نسبتاً خوبی برای مطالب موجود در این کتاب کوچک، سرود سلیمان، است. حال اگر این سرود سلیمان باشد، چند مسئله وجود دارد.

اول اینکه، آیا توسط سلیمان نوشته شده است؟ خب، این احتمال خوبی است. متن این را مجاز می‌داند، اگرچه آن را الزامی نکرده است. چند احتمال دیگر هم وجود دارد.

این کتابی است که به سلیمان نسبت داده می‌شود. او در واقع آن را ننوخته است، اما او به نوعی پادشاه بزرگ، پادشاه عصر طلایی اسرائیل بود، و بنابراین این سرود به دلایل مختلفی به نام او خوانده می‌شود. اول، این واقعیت که او پادشاه بزرگ بود، این عصر طلایی بود، و سلیمان به عنوان نویسنده ضرب‌المثل‌ها نویسنده ترانه‌ها شناخته می‌شد، او قطعاً اوقات فراغت و ثروت لازم را برای دنبال کردن این نوع فعالیت‌ها داشت.

یک گزینه سوم یا یک گزینه سوم این است که این آهنگ به سلیمان تقدیم شده باشد، و در این صورت ممکن است شخص دیگری آن را نوشته باشد، و سلیمان، به عنوان پادشاه بزرگ، کسی باشد که این آهنگ را به او تقدیم کند. حال، چند دلیل برای آن وجود دارد. سلیمان، البته، پادشاه بزرگ بود، اما او همچنین عاشق بزرگ اسرائیل باستان بود.

شما بخشی از کتاب پادشاهان را می‌شناسید که می‌گوید او ۷۰۰ همسر و ۳۰۰ صیغه داشته است، این یک حرمسرای نسبتاً بزرگ است. و سلیمان به نوعی دون خوان جامعه باستانی اسرائیل بود. بنابراین، اگر این کتاب، که به نظر می‌رسد مربوط به عشق انسانی و این نوع چیزها باشد، و عشق قطعاً عنصر کلیدی در این آهنگ است، اگر این یک سری اشعار عاشقانه یا یک شعر عاشقانه واحد است، پس سلیمان فرد بدیهی برای تقدیم آن خواهد بود.

گذشته از همه اینها، او عاشق بزرگ قوم اسرائیل بود. و بنابراین، سلیمان نویسنده است، احتمالاً سلیمان به عنوان کسی که این شعر به او تقدیم شده است، یک احتمال دیگر، و این یکی، سلیمان عاشق بزرگ، که به نوعی تصویر غزل‌ها است. حال، تعدادی اشاره به سلیمان در متن وجود دارد، و ما برای یک دقیقه به آنها نگاه خواهیم کرد تا ببینیم آیا این به ما سرخی می‌دهد که آیا او نویسنده یا گیرنده شعر بوده است، یا کسی که شعر به او تقدیم شده است یا خیر.

اشاره به سلیمان در ابتدای کتاب، در فصل اول، و مسلماً در عنوان آن، که اینجا هم هست، آمده است. حالا این ممکن است معنای مستقیمی داشته باشد یا نداشته باشد، زیرا بیشتر عناوین موجود در مطالب کتاب مقدس اصلی نبوده‌اند، بلکه در جایی در طول مسیر اضافه شده‌اند. این کتاب تمام نشانه‌های یک ویرایش اولیه را دارد، اما احتمالاً عنوان اصلی نیست.

بنابراین، نام سلیمان در اینجا تقریباً بی‌ربط به این سوال است، چه لازم باشد او را از متن کتاب شناسایی کنیم و چه نه. در فصل ۱، آیه پنجم، اشاره‌ای به سلیمان وجود دارد که گوینده، در این مورد زن، می‌گوید من بسیار تیره هستم، اما بیایید شما، ای دختران اورشلیم، مانند چادرهای قیدار، مانند پرده‌های سلیمان. او.

در اینجا در مورد ساختمان، سازه‌ها صحبت می‌کند و پرده‌های سلیمان نوعی پارچه یا آویز هستند که بسیار زیبا هستند، یا شاید تیره مانند خود او، اما در آن متن زیبا هستند.

اشاره اینجا ممکن است به چیزی باشد که این شخص خاص در معبد یا کاخ سلیمان از آن آگاه بوده است، اما به احتمال زیاد این فقط نوعی بیان این است که اینها پرده‌ها و آویزهای بسیار زیبایی هستند و او هم همینطور است، آویزهای تیره و بافته شده که انواع جلوه‌های ملیله‌کاری زیبا را در خود دارند. در اینجا هیچ چیز مستقیماً نویسنده کتاب را در آن زمینه شناسایی نمی‌کند. اکنون، مجموعه‌ای دیگر از اشارات در فصل ۳ وجود دارد، اما در یک دقیقه به آنها برمی‌گردم.

در فصل ۸، آیات یازدهم و دوازدهم، این درست در انتهای کتاب است، و دوباره نظری از زن گوینده وجود دارد، و از آیه یازدهم شروع می‌شود، او می‌گوید، سلیمان تاکستانی در بعل همان داشت. او تاکستان را به نگهبانان اجاره داد. هر کدام باید میوه آن را به هزار سکه نقره می‌آوردند.

تاکستان من، تاکستان خودم، برای خودم است، و تو، ای سلیمان، می‌توانی هزار تا و نگهبانان میوه دویست تا داشته باشی. و او در ادامه درباره کسانی که با او در باغ ساکن هستند صحبت می‌کند. حال، آیا این اشاره نشان می‌دهد که سلیمان یکی از شخصیت‌های اصلی کتاب است؟ ممکن است، اما لزوماً اینطور نیست.

این موضوع نیز می‌تواند صرفاً به سلیمان به عنوان مالک بزرگ زمین، پادشاه، که تاکستان‌های عظیم و دارایی‌های دیگری داشت، مربوط باشد. زن در اینجا در حال ایجاد تضاد است. تاکستان شخصی او، که در این زمینه احتمالاً بدن خودش، وجود فیزیکی خودش است، متعلق به خودش است.

او هر طور که دلش بخواهد رفتار خواهد کرد. سلیمان شاید هزار و هفتصد همسر و سیصد صیغه داشته باشد، اما او هم زنان خودش را دارد. اشاره اینجا خیلی به سلیمان خاص نیست، بلکه فقط یک ایده کلی است، خب، پادشاه همه چیز را دارد، اما قرار نیست این را به دست آورد و از آنجا به بعد همه چیز را تغییر دهد.

سلیمان به عنوان مالک بزرگ زمین در آنجا حضور داشت. بخش دیگری که در اینجا از سلیمان نام برده شده است در فصل سوم است. نام او چندین بار، از آیه ششم، به بعد، آمده است.

این یک روایت کوتاه است، از ششم تا یازدهم در متن، که یک رژه، یک دسته، را توصیف می‌کند که از صحرا بیرون می‌آیند. بگذارید فقط آن را برای شما بخوانم. آن چیست که مانند ستونی از دود، معطر به مَر و گُنْدَر، با تمام پودرهای معطر تاجر، از بیابان بیرون می‌آید؟ بنگرید، این تخت سلیمان است.

شصت مرد شجاع از دلاوران اسرائیل، همگی شمشیر به دست و جنگ آزموده، در اطراف آن هستند و هر کدام شمشیر خود را بر ران خود بسته‌اند تا شب هنگام از خطر در امان باشند. سلیمان پادشاه برای خود تخت روان از چوب لبنان ساخت. ستون‌های آن را از نقره، پشت آن را از طلا و نشیمنگاه آن را از ارغوان ساخت.

این با عشق و محبت توسط دختران اورشلیم در درون ساخته شده است. ای دختران صهیون، بیرون بروید و سلیمان پادشاه را با تاجی که مادرش در روز عروسی‌اش، در روز شادی دل، بر سر او نهاد، ببینید. اکنون آن واحد کوچک در باب سوم به تنهایی ایستاده است.

این در میانه‌ی یک موتیف جستجو است که در آن زن به دنبال معشوق خود می‌گردد، بالا می‌رود، در خیابان‌های شهر می‌چرخد، به دنبال او می‌گردد، و سپس این واحد را با بیت ۵ به پایان می‌رساند که در آن به

دختران اورشلیم هشدار می‌دهد که عشق را تحریک نکنند یا آن را بیدار نکنند تا زمانی که آماده شود، تا زمانی که آماده شود، لطفاً. و سپس به توصیف این مراسم عروسی می‌پردازد. و ظاهراً ماجرا همین است.

تخت روان بزرگ، گاری‌ای که بر دوش بردگان حمل می‌شد، به زیبایی طراحی شده بود، با ستون‌های نقره‌ای پستی طلاپی، نشیمنگاه بنفش، که همگی طراحی و داخل آن تزئین شده بود. و این تخت روان همان تخت خوابی است که سلیمان، پادشاه، در روز عروسی‌اش با تاج بر سر می‌گذارد. حال برخی از مفسران معتقدند که این متن مربوط به ازدواجی است که ما از کتاب پادشاهان می‌دانیم، ازدواجی که سلیمان با یکی از شاهزاده خانم‌های مصری انجام داد.

متن کوتاه و جالبی است که می‌گوید پادشاه، پادشاه اسرائیل، که ملتی نسبتاً کوچک بود، با یک شاهزاده خانم مصری ازدواج می‌کند. خوب، طبق گفته‌ی کینگز، این اتفاق افتاده است. اتفاق افتادن چنین چیزی بسیار غیرمعمول بود.

یکی از مقالات ادبیات مصر می‌گوید که هیچ شاهزاده خانم مصری هرگز به یک پادشاه خارجی داده نشده است. اما ما اینجا سابقه داریم و مواردی غیر از آن وجود دارد که چنین اتفاقی افتاده است. بنابراین شاید این عروسی شاهزاده خانم مصری و سلیمان، پادشاه، باشد.

هیچ مدرکی برای این وجود ندارد. این فقط یکی از احتمالات است. آنها از بیابان بیرون می‌آیند، از میان صحرا، به سمت اورشلیم می‌آیند.

و این یک روند عالی است. این به طور خاص با بقیه شعر مرتبط نیست. به نظر می‌رسد این فقط نوعی میان‌پرده در داستان است.

و بسیاری از مفسران فکر می‌کنند که اصلاً جایش اینجا نیست. نظر من این است که احتمالاً به عنوان تصویری از جلال و ثروت عظیم و شکوه و قدرت پادشاه و این واقعیت که او می‌توانست هر زنی را که می‌خواست داشته باشد و احتمالاً به دست آورد، تنظیم شده است. اما در مقایسه با متن فصل ۸ که به آن نگاه کردیم، دختر در غزل‌ها قرار نیست فریب‌خیز باشد او را بخورد.

بنابراین، او می‌تواند این صفوف باشکوه را که در حال آمدن است ببیند و بگوید، آیا این زیبا نیست؟ اما او گفت، این برای من نیست. حال، اینها چند احتمال برای سلیمان و این ایده عروسی سلطنتی است که از این دیدگاه بیرون می‌آید. حال، ما در مورد سلیمان در این زمینه چه می‌دانیم؟ خوب، شاید این کتابی باشد که به این عروسی سلطنتی مربوط می‌شود.

ممکن است باشد. البته نشانه‌هایی از جشن عروسی دارد. کمی بعد در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

برخی از مفسران معتقدند که سلیمان در این داستان یا این مجموعه اشعار در واقع نوعی داستان ادبی است و او هیچ ارتباطی با آن نداشته است. اما چون او همان کسی بود که بود، پادشاه بزرگ، عاشق بزرگ، نامش باید ذکر می‌شد. به هر حال، نمی‌توان یک شعر عاشقانه عالی داشت که نام سلیمان در آن نباشد.

و بنابراین فقط برای اینکه این کار عملی شود، نام سلیمان را در این چند جا نوشتند. این یک احتمال است. مطمئن نیستم که صحت داشته باشد، اما حداقل وجود دارد.

سومین گزینه در مورد استفاده از این نام در اینجا، که ما را به مسئله تفسیر دیگری سوق می‌دهد، این است که آیا سلیمان در اینجا صرفاً از منظری تمثیلی معرفی شده است یا خیر. او پادشاه بزرگ است. سموئیل

درباره یکی از نوادگان داوود صحبت می‌کند که نجات‌دهنده ملت خواهد بود و سلیمان، نواده بلافصل داوود، در روزهای اولیه چنین بود.

شاید این نگاه به آینده و به سوی توسعه نهایی، نجات‌نهایی ملت با آمدن مسیح باشد. و اگر چنین باشد پس شاید پیام اینجا، سلیمان، این پادشاه بزرگ، عاشق بزرگ، کسی که قدرت و اعتبار و ثروت را برای ملت، به ارمغان می‌آورد، مسیح آینده را به تصویر می‌کشد. بنابراین، سلیمان در اینجا صرفاً نوعی تمثیل است، اشاره‌ای به چیزی بزرگتر و بهتر که در شرف آمدن است.

خب، این دیدگاه، یا برخی از دیدگاه‌ها، در مورد ماهیت سلیمان و اینکه آیا این کتاب متعلق به اوست یا خیر است. باز هم، همانطور که چند دقیقه پیش گفتم، دیدگاه من این است که احتمالاً مستقیماً از قلم او نبوده است، اگرچه مطمئناً از دوره سلیمان می‌آید و ممکن است او کسی باشد که کتاب به او تقدیم شده است. فکر نمی‌کنم این اشارات در کتاب، وقتی به کتاب نگاه می‌کنیم، که متعلق به سلیمان است، همانطور که در سطر اول آیه اول آمده است، به چیزی بیش از این نیاز داشته باشد.

حالا مشکل یا مسئله‌ی بعدی که در مورد کتاب غزل غزل‌ها مطرح می‌شود این است که چگونه آن را تفسیر کنیم؟ هدف از آن چیست؟ چگونه به موضوع این کتاب پی ببریم؟ و حدود چهار رویکرد استاندارد برای این موضوع وجود دارد. سعی می‌کنم آنها را به طور خلاصه و نسبتاً ساده بیان کنم و سپس به سراغ چیزی می‌روم که فکر می‌کنم محتمل‌ترین از بین این چهار رویکرد است. مورد اول همان چیزی است که قبلاً به آن اشاره کردم، یعنی ایده‌ی تمثیل.

تمثیل یک دیدگاه بسیار بسیار رایج برای تفسیر ادبیات باستانی و به ویژه کتاب مقدس است. این کلمه از دو کلمه یونانی به ما رسیده است که یکی از آنها کلمه صحبت کردن یا صحبت کردن است، شما در مورد آگورا در آتن می‌دانید که فیلسوفان برای بحث در مورد مسائل خاص جمع می‌شدند. خب، این نیمه آخر کلمه است.

نیمه اول کلمه تمثیل از کلمه یونانی گرفته شده است که به معنای دیگر، متفاوت است. و این دو کلمه در کنار هم به معنای گفتن یک چیز هستند اما معنای دیگری دارند. بنابراین، در تمثیل، شما یک ایده یا جمله را از یک اثر ادبی می‌گیرید و آن را می‌خوانید و سپس می‌گویید، او، این به این معنی نیست که این معنی را می‌دهد.

حالا، این ایده از کجا آمده است؟ خب، این ایده به دهه ۵۰۰ پیش از میلاد برمی‌گردد و یک ایده یونانی است. اولین مدرکی که از آن داریم از شخصی به نام تئوگنس از شهر رگیوم در یونان است. حدود ۵۲۰ پیش از میلاد، او یکی از فیلسوفان برجسته و سخنگویان عصر طلایی فرهنگ یونان بود.

و تئوگنس، مانند بسیاری از فیلسوفان دیگر، با ادبیاتی که از نوع ادبیات مذهبی یونانیان باستان بود، به ویژه نوشته‌های هومر، ایلید، ادیسه و نوشته‌های هزیود که کمی پیشتر نوشته شده بود، مشکل عمده‌ای داشت. مشکل این بود که این داستان‌های خدایان و الهه‌ها و اعمال جامعه یونانی خیلی خوب نبودند. خدایان یونان باستان گروهی کاملاً بی‌رحم بودند.

آنها کینه‌توز، ظالم، مسخره‌کننده و خیانتکار بودند. آنها مطمئناً از آن نوع موجوداتی نبودند که بخواهید آنها را به عنوان الگوهای خوب برای مردم معرفی کنید. خب، فیلسوفان متوجه شدند که متوجه شدند برخی مشکلات عمده در مورد این شخصیت‌ها وجود دارد، و بنابراین گفتند، خب، آنها چنان در فرهنگ ریشه دوانده اند که واقعاً نمی‌توانیم آنها را بیرون بکشیم.

منظورم این است که اگر هومر را کنار بگذاریم، اساس کل فرهنگ دینی خود را از دست می‌دهیم، بنابراین نمی‌توانیم آنها را کنار بگذاریم. کاری که خواهیم کرد این است که آنها را دوباره تفسیر می‌کنیم. کاری می‌کنیم که چیزی متفاوت از آنچه می‌گویند بگویند.

آنها را به صورت تمثیلی درمی‌آورند. مثلاً یک چیز، معنای دیگری دارد. و بنابراین فیلسوفان یونانی نوشته‌های هومر و دیگران را بررسی کردند و آنها را وادار به گفتن چیزهایی کردند و آنها را به گونه‌ای تفسیر کردند که پیامی که به دست می‌آمد، تمام این چیزهای جدید و بزرگی بود که فیلسوفان در ذهن خود می‌پروراندند.

این هیچ ربطی به خدایان و الهه‌ها نداشت. این به آنچه ما به عنوان فیلسوف می‌گفتیم مربوط می‌شد. بنابراین، این روش، روش تمثیلی و تمثیل، ریشه در فیلسوفان یونانی در دهه ۵۰۰ پیش از میلاد دارد.

این روش تفسیر و روش مطالعه، در این سال‌های اولیه بر جامعه یونانی متمرکز بود. سپس، البته، اسکندر کبیر در دهه ۳۰۰ میلادی با ورود غیرقانونی از فلسطین عبور کرد و اورشلیم را فتح کرد، به اسکندریه در مصر رفت و یک دانشگاه بزرگ در اسکندریه تأسیس کرد. اسکندریه به دومین مرکز آموزشی مهم در امپراتوری روم و امپراتوری یونان تبدیل شد.

اول آن، دوم اسکندریه. اتفاقاً، طرسوس، جایی که پولس از آنجا آمده بود، سومین مرکز مهم آموزش در امپراتوری روم بود. بنابراین اسکندریه یک مرکز بزرگ مطالعاتی است.

تمام فلسفه‌ها، تمام ایده‌های یونان به اسکندریه آمدند. و تا دهه‌های ۲۰۰ و ۱۵۰ و ۱۶۰ پیش از میلاد بسیاری از یهودیان از اورشلیم، از فلسطین، به اسکندریه نقل مکان کردند. سه پنجم شهر، سه پنجم از پنج چهارم جمعیت، در قرن اول پیش از میلاد عمدتاً یهودی بودند.

بنابراین، جمعیت یهودی زیادی در اسکندریه وجود داشت و اسکندریه به مکانی برای یک مرکز مطالعاتی بزرگ تبدیل شد. ترجمه‌های کتاب مقدس، تفسیر کتاب مقدس و از این قبیل کارها. اسکندریه به نقطه کانونی مطالعات مذهبی در جامعه یونانی زبان یهودیان تبدیل شد.

در اسکندریه بود که یهودیان با تمثیل آشنا شدند و شروع به استفاده از آن در متون مقدس خود کردند. آنها نیز با برخی از مشکلات مشابه مواجه بودند. برخی از معلمان از آنچه در تورات می‌گذشت خوششان نمی‌آمد، بنابراین می‌خواستند آن را تغییر دهند.

آنها از آنچه در بقیه کتاب مقدس اتفاق می‌افتاد خوششان نمی‌آمد، بنابراین می‌خواستند آن را تغییر دهند. و بنابراین، آنها این روش تمثیلی را، در درجه اول از طریق تأثیر مدارس اسکندریه، آغاز کردند. و این در اسکندریه و در ادبیات یهودی آغاز شد.

ابتداء، حدود ۱۶۰ سال قبل از میلاد، با مردی به نام آریستوبولوس، و تمثیل‌سازی کتاب مقدس و سایر متون مذهبی در فلسطین ریشه دواند. خوب، از آنجا به دو شخصیت کلیدی دیگر نیز سرایت کرد. یکی از آنها شخصی به نام فیلو بود که معاصر عیسی بود.

او در سال ۲۰ پیش از میلاد به دنیا آمد، بنابراین ۲۰ سال از عیسی بزرگتر بود. او در سال ۴۰ میلادی درگذشت، بنابراین ۱۰ سال پس از مصلوب شدن و رستخیز عیسی از مردگان زندگی کرد. اما فیلو یکی از کسانی بود که واقعاً این روش تمثیلی را به کار گرفت و آن را در مورد بسیاری از مطالب کتاب مقدس که با آنها کار و مطالعه می‌کرد، به کار برد.

و یکی از کتاب‌هایی که او این روش را در مورد آن به کار برد، غزل غزل‌های سلیمان بود. و آن کتاب در آن زمان به اثری بسیار مهم در مطالعه و تفسیر مطالب کتاب مقدس تبدیل شد که فعالیت فیلون بود. زمان آن رسیده بود که به پایان قرن اول میلادی برسیم.

کاملاً واضح بود که در محافل خاخام‌ها بحث بزرگی در جریان بود که کدام روش صحیح تفسیر غزل سلیمان است. یکی از خاخام‌های بزرگ گفته بود هر کسی که اشعار غزل سلیمان را در میخانه‌ها و میخانه‌ها بخواند، شایسته زندگی پس از مرگ نیست. خب، این یک چیز را به ما می‌گوید.

بعضی‌ها این کلمات را در میخانه‌ها و میخانه‌ها می‌خواندند و این خاخام خاص از این ایده خوشش نمی‌آمد. دیدگاه او این بود که این تفسیری از رفتار خدا با مردم است. و در این مورد ادبیات زیادی وجود دارد.

حالا بگذارید فقط چند مثال برایتان بزنم. فصل ۱. آیه دوازدهم. در حالی که پادشاه بر تخت خود بود، سنبل من، عطر من، رایحه خود را منتشر کرد.

آیه ۱۳. محبوب من برای من کیسه‌ای از مُر است که میان سینه‌هایم قرار دارد. محبوب من برای من خوشه‌ی شکوفه‌های حنا در تاکستان‌های عین جدی است.

او اینجا از عطر شکوفه‌های عین جدی، تاکستان‌های آنجا، و چشمه‌ها و زیبایی آن مکان تصویری می‌کشد. اما آیه ۱۳: محبوب من برای من کیسه‌ای از مُر است که میان سینه‌هایم قرار دارد.

برای اینکه این را به صورت تمثیلی بیان کنیم، چه باید بکنیم؟ خب، در ظاهر، به نظر می‌رسد که این یک اظهار نظر نسبتاً ساده است که او می‌خواهد معشوقش را در آغوش بگیرد و به سینه‌اش بچسباند و این دقیقاً همان روشی است که او می‌خواسته انجام دهد. اما این برای این خاخام‌هایی که می‌خواستند این را به صورت تمثیلی بیان کنند، کمی بیش از حد ریسک‌پذیر بود. بنابراین آنها آن را به شیوه‌ای کمی متفاوت تفسیر کردند.

معشوق، در این برداشت، جلال خدا، جلال شکینا، ستون ابر و آتشی است که بر فراز تخت رحمت، یعنی سرپوش صندوق عهد، قرار داشت. آن خداست. و این حضور خدا بین دو کروبی بر سرپوش صندوق عهد قرار دارد.

شما می‌گویید، چطور ممکن است که آنها آن را آنجا آورده باشند؟ من اصلاً نمی‌دانم. اما این درک و فهم بود. حضور خدا، ستون ابر بین دو فرشته طلایی در صندوق عهد، معنای این آیه است.

این تمثیل است. این به یک افراط بسیار بزرگ تبدیل می‌شود، اما این یک نمونه از نمونه‌های بسیار زیاد دیگر از تمثیل و روش تمثیلی است. مورد دومی هم وجود دارد.

بگذارید لحظه‌ای به عقب برگردم. در این صورت، تمثیل در اینجا هرگونه فهم تاریخی یا تحت‌اللفظی از این متن را رد می‌کند و این ایده‌های معنوی را که در بسیاری از موارد ممکن است ارتباطی با متن داشته باشند، اما در بسیاری از موارد کاملاً، کاملاً از هرگونه ارتباطی با مطالبی که در متن پیش روی ماست، جدا هستند. جایگزین آن می‌کند. در این صورت، تمثیل، دیدگاه تاریخی اساسی را رد می‌کند.

دومین امکان یا روش تفسیر، چیزی است که به عنوان گونه‌شناسی شناخته می‌شود. گونه، تفسیر یا بیانیه یا رویداد تاریخی عهد عتیق است که در متن کتاب مقدس توصیف شده و سپس در نوعی تفسیر اضافی به آن چه از دیدگاه عهد جدید باشد و چه از ایده‌های خاخام‌ها، چیزی وجود دارد که ضد گونه نامیده می‌شود و

تحقق پیشگویی اصلی است. چند دقیقه پیش، من این نظر را مطرح کردم، اشاره به بخشی از کتاب سموئیل که در آن پسر داوود بر مردم حکومت خواهد کرد و رستگاری را برای اسرائیل به ارمغان خواهد آورد.

خب، نمونه‌اش سلیمان است که از نوادگان بلافصل داوود پادشاه بود که پادشاه شد و عصر طلایی را به ارمغان آورد. اما این داستان چیزی بیش از آن چیزی است که در طول زندگی سلیمان به نظر می‌رسد. به عهد جدید که مراجعه کنید، اشاره‌ای به عیسی به عنوان نواده داوود خواهید یافت.

فرشته به مریم وعده داد که بر تخت پدرش داوود خواهد نشست و رستگاری را برای قوم به ارمغان خواهد آورد. خب، اگر بخواهید، عیسی در اینجا تحقق پیشگویی مسیحایی اصلی در سموئیل است. سموئیل نمونه است.

عیسی نمونه‌ی متضاد است. بنابراین، تفسیر معمول از آن متن خاص این است که عیسی تحقق آن ایده‌ی اصلی است. حالا این چه ربطی به غزل غزل‌ها دارد؟ خب، خیلی هم مستقیم نیست.

اما یک نکته وجود دارد که کمی در این مورد به ما سرنخ می‌دهد. یکی دیگر از بخش‌های عهد عتیق که یک سرود عاشقانه است، مزمور ۴۵ است. در عنوان به عنوان یک سرود عاشقانه معرفی شده است.

و این سرود عالی را با جزئیات زیادی ادامه می‌دهد. اجازه دهید فقط چند بیت از ابتدای آن را بخوانم. قلبم سرشار از مضمونی دلنشین است.

من اشعارم را خطاب به پادشاه می‌خوانم. زبان من مانند قلم کاتب ماهر است. بسیار خوب، مقدمه.

بند اول. تو زیباترین بنی آدم هستی. لطف و رحمت بر لبانت جاری است.

بنابراین، خدا تو را تا ابد مبارک ساخته است. ای قادر مطلق، شمشیر خود را بر ران خود ببند، در جلال و شکوه خود. اکنون، در آیه ۶ مزمور ۴۵، این را می‌خوانیم.

تخت الهی تو تا ابد پایدار است. عصای سلطنتی تو عصای انصاف است. تو عدالت را دوست داری و از شرارت بیزار هستی.

بنابراین، خدای تو، تو را با روغن شادی، برتر از برادرانت مسح کرده است. جامه‌های همگی با مُر، عود و سَلِیخه معطر شده‌اند. از کاخ‌های عاج، سازهای زهی تو را شادمان می‌کنند.

دختران پادشاهان از بانوان محترم هستند. در دست راست تو، ملکه‌ای با جامه طلای اوفیر ایستاده است. بیت میانی از این مزمور ۴۵.

حال، نکته‌ی مهم در اینجا این نیست که ما فقط به یک سرود عاشقانه نگاه می‌کنیم، بلکه در عهد جدید در کتاب عبرانیان، فصل اول، عبرانیان، فصل ۱، از آیه‌ی هشتم به این موضوع پرداخته شده است. اما در مورد پسر، او می‌گوید، این نویسنده‌ی عبرانیان است که اکنون در مورد خدایی صحبت می‌کند که از طریق پیامبران سخن گفته و اکنون از طریق پسر سخن گفته است. او در مورد پسر می‌گوید، تخت تو، ای خدا، تا ابد پابرجاست.

عصای پادشاهی تو، عصای عدالت است. تو عدالت را دوست داشتی و از بی‌قانونی بیزار بودی. از این رو، خدا، خدای تو، تو را با روغن شادی، فراتر از رفقاییت، مسح کرده است.

نقل قول از مزمور ۴۵. و اینجا در کتاب عبرانیان، آن متن به عیسی، پسر، اطلاق می‌شود. حال، عیسی به عنوان نمونه‌ی متضاد، تحقق، سلیمان یا شاید پادشاه دیگری در مزمور ۴۵ به عنوان نمونه، کسی که ابتدا برای او گفته شده بود، اکنون با آمدن عیسی به تحقق پیوسته است.

خب، این یک موضع مشروع است که خود کتاب مقدس آن را بیان می‌کند. حالا، چند مشکل در مورد اتخاذ این اصل و به کارگیری آن در همه زمینه‌ها وجود دارد. در مواردی که متن کتاب مقدس عهد جدید آن کاربردهای خاص را ندارد، باید کمی مراقب باشیم.

برای مثال، مزمور ۴۵ آیه ۹ درباره دختران پادشاهان در میان بانوان محترم شما صحبت می‌کند. در دست راست شما، ملکه‌ای با جامه طلای اوفیر ایستاده است. این خیلی زیبا به نظر می‌رسد.

مشکل این است که کلمه‌ای که در آنجا به عنوان ملکه ترجمه شده است، در واقع به معنای مورد علاقه‌ی حرمسرا است. او ممکن است اصلاً ملکه نبوده باشد، فقط دختری بوده که در آن مقطع خاص مورد توجه او بوده است. بنابراین، برای اینکه آن متن را به نمادی از عیسی تبدیل کنید، خودتان را درگیر انواع مشکلات می‌کنید.

گونه‌شناسی روشی مفید است که در آن به وضوح در روایت کتاب مقدس، عهد عتیق و عهد جدید، بیان شده است، اما اگر فراتر از آنچه خود کتاب مقدس اجازه می‌دهد، برداشت شود، می‌تواند بسیار خطرناک باشد. بسیار خب، تمثیل، یک چیز می‌گوید، منظور دیگری دارد. تمثیل، تاریخ را رد می‌کند.

گونه‌شناسی، امر تاریخی را به عنوان امری معتبر می‌پذیرد، اما سپس معنای دومی، معنایی گسترده‌تر، به آن اضافه می‌کند. و البته، این کار بسیار رایج است و اغلب انجام می‌شود.

گزینه سوم این است که این کتاب را به عنوان یک درام ببینیم. این یک نوع نمایش صحنه‌ای است، شاید نوعی آیین فرقه‌ای که به اجرا در می‌آمده است. کمی بعدتر کمی بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد، اما چند نکته وجود دارد که باید در اینجا مشخص کنیم. اول، این ایده که این یک درام است که به صورت مفصل بیان شده، بسیار قدیمی است.

این موضوع به اورینگن برمی‌گردد که در اوایل دهه ۲۰۰ میلادی زندگی می‌کرد. او آن را به عنوان یک درام شناسایی کرد و بنابراین می‌تواند به نوعی مراسم مذهبی یا نوعی آیین مذهبی که توسط مقامات مذهبی مورد استفاده قرار می‌گرفت، مربوط باشد. کاملاً ممکن است، اگرچه هیچ مدرکی برای آن وجود ندارد.

ایده‌ی درام بودن این اثر کمی گیج‌کننده است. ایده‌ی اورینگن مورد توجه قرار گرفت، اما برای مدت طولانی ناپدید شد و روش گونه‌شناسی تمثیلی برای قرن‌های متمادی رواج یافت. اما در دهه‌ی ۱۹۰۰، یک محقق آلمانی به نام فرانتس دلیتزش، محقق بزرگ عهد عتیق، ایده‌ی غزل‌های سلیمان را به عنوان یک درام مطرح کرد.

او در تفسیر خود بر این کتاب، به تفصیل به ساختار دراماتیک غزل‌های سلیمان می‌پردازد. مدتی پیش به کالوین سیرفلد، محقق تورنتوی، اشاره کردم که این متن را برداشته و از آن یک اوراتوریو ساخته است. چیزی شبیه به همین.

نمایش کمی با مراسم مذهبی یا آیینی صرف متفاوت است. این چیزی است که باید نگاه دقیقی به آن بیندازیم. این پیشنهاد که غزل سلیمان یک نمایش است، با مشکل بزرگی مواجه می‌شود.

اول اینکه هیچ طرح داستانی واقعی در کتاب وجود ندارد. داستان به جایی نمی‌رسد. داستان دور خودش می‌چرخد.

شروع نمی‌شود، پیش نمی‌رود و به نتیجه نمی‌رسد. ارسطو در فن شعر خود اظهار داشت که یک درام خوب آغاز، میانه و پایان دارد. غزل غزل‌ها اینطور نیست

یه جورایی وسط داستان متوقف میشه. هشت فصل یه دور کامل می‌چرخه و بعد دوباره به همون جایی که واردش شدی برمی‌گردد. هیچ پیشرفتی تو داستان نیست

نکته دوم این است که درام به عنوان یک قالب ادبی، پیش از ادبیات یونان چندان شناخته شده نبود ایده‌های بسیار کمی وجود دارد که برخی از آنها به قرن یازدهم در مصر برمی‌گردد. یک افسانه کوچک جالب از درام هوروس وجود دارد که با آن مطابقت دارد و از حدود قرن یازدهم می‌آید

برخی از درام‌های فرقه‌ای بین‌النهرین و خاور نزدیک باستان مربوط به عبادت و آیین‌های مذهبی هستند، اما این درام‌ها خیلی واضح نیستند. برخی پیشنهادها وجود دارد، اما مشکلات زیادی در آنها وجود دارد. تفاوت هر دوی آنها، در ادبیات بین‌النهرین و در ادبیات مصر، این است که آنها کاملاً آشکار درام هستند

سخنرانی‌هایی تعیین شده، گویندگان مشخص شده‌اند و دستورالعمل‌های صحنه‌ای واقعی در این سکانس وجود دارد. برای مثال، در یکی از نمایش‌های بین‌النهرینی، گفته شده که شما از کاخ به معبد می‌روید و در مسیر این کلمات را می‌گویید. این عمل باید در این نقطه انجام شود و سپس آنها آن را توصیف می‌کنند و سپس ادامه می‌یابد

همین موضوع در مورد اسطوره مصری هوروس هم صدق می‌کند. دستورالعمل‌های صحنه‌ای خاصی وجود دارد. هیچ‌کدام از این‌ها در غزل سلیمان وجود ندارد

گویندگان اینجا به وضوح مشخص نیستند. برخی از آنها کاملاً مشخص هستند، برخی دیگر نه. به زودی به این موضوع باز خواهیم گشت

اما هیچ شناسایی روشنی از گویندگان وجود ندارد، هیچ طرح داستانی به معنای دقیق کلمه وجود ندارد، و هیچ دستورالعمل صحنه‌ای هم وجود ندارد. چیزهایی وجود دارند که توصیف‌کننده هستند، اما با الگوی کارگردانی صحنه‌ای مطابقت ندارند. من تجربه قابل توجهی در کارگردانی تئاتر دارم و چندین سال برنامه تئاتر را در دانشگاه کارگردانی کرده‌ام، و از روی تجربه می‌دانم که این به سادگی یک نمایش صحنه‌ای خوب نخواهد شد.

بنابراین، احتمال وجود درام تقریباً رد می‌شود، اگرچه هنوز هم گاه‌به‌گاه مطرح می‌شود. چهارمین مورد این است که این را همانطور که به نظر می‌رسد بپذیریم. برخی از مفسران آن را رویکرد تحت‌اللفظی می‌نامند

من واقعاً از این کلمه خوشم نمی‌آید، چون اگر آن را به معنای واقعی کلمه در نظر بگیرید، جایی برای استعاره و این جور چیزها باقی نمی‌گذارد. خیلی از مفسران آن را صرفاً رویکرد طبیعی می‌دانند. این چه معنایی دارد؟ و صرفاً با خواندن آن، به نظر می‌رسد که یک ترانه عاشقانه، یک شعر عاشقانه است که رابطه بین یک مرد و یک زن، تعاملات آنها، چیزهایی که به آنها فکر می‌کنند، چیزهایی که از سر می‌گذرانند، کارهایی که انجام می‌دهند را توصیف می‌کند

و اینکه این اساساً پرداختن به یک رابطه انسانی بسیار عادی، یک مرد و یک زن، و عشق آنها در حالی است که آنها شروع به تقسیم آن می‌کنند. حال، در دور بعدی، در مطالب تکمیلی‌تر، با جزئیات بیشتری به این موضوع خواهیم پرداخت. این اولین سخنرانی از چهار سخنرانی در مورد «غزل غزل‌ها» اثر جی. لوید کار بود.